

معزالدین باباخانی تیموری^۱

اعظم قربان خانی^۲

فرید معتضدی^۳

چکیده:

تأثیر سوسور بر تفکر قرن بیستم و روی کنش‌های نوین در مطالعه زبان، بسیار مهم است. سوسور هم عصر دور کهایم و فروید بود و جریانی هم در زبان شناسی ایجاد نمود و تأثیر زیادی بر روی مکاتب سیاسی از جمله مارکسیسم و روان شناسی اجتماعی، پسا ساختارگرایی گذاشت. در این مقاله به آراء سوسور و سیر تحول آن از طریق روش ساختارگرایی زبانی پرداخته می‌شود. سوال اصلی این مقاله عبارت است از اینکه: نسبت زبان و جهان از نظر سوسور چگونه است و از نظر سیاسی سوسور به کدام مکتب سیاسی نزدیک است؟

فرضیه این تحقیق آن است که در سوسور ارتباط زبانی مهم است و زبان از نظر درونی مورد نظر است و به بیرون زبان توجه نمی‌شود و از نظر سیاسی از آنجا که سوسور سوژه و فردیت را قبول ندارد بنابراین اندیشمند فردگرا و لیبرال نیست و اندیشمندی ساختارگرا زبانی اجتماعی است مانند دور کهایم در جامعه شناسی. تأکید سوسور بر نسبت ارتباطات زبانی است با اولویت "دال" نسبت به "مدلول" و سوسور زبان را از نظر درونی مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: سوسور، یاخت‌گرایی، زبان‌شناسی، روانش

^۱ - استادیار علوم سیاسی (اندیشه سیاسی)، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران: نویسنده مسئول

bteymouri@yahoo.com

^۲ - کارشناس ارشد مدیریت دولتی (سیستم‌های اطلاعاتی)، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

^۳ - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۳۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰/۰۴/۰۲

فردیناند دوسوسور در سال ۱۸۵۷ میلادی در خانواده‌ای از اشراف زادگان ساکن ژنو به دنیا آمد. او یک سال پس از تولد زیگموند فروید و یک سال پیش از تولد امیل دورکیم دیده به جهان گشود. پدر بزرگش اوراس بندیکت دوسوسور یکی از مشهورترین فیزیکدانان و زمین شناسان زمان خود بود. سوسور در چنین خانواده‌ای به دنیا آمد؛ اشراف زادگی‌اش از یک سو، سنت خانوادگی‌اش که قویا پایبند علوم طبیعی بود از سوی دیگر او را ملزم می‌ساخت تا در فیزیک و شیمی به تحصیل مشغول شود؛ اما انکار سرنوشت او به گونه‌ای دیگر رقم خورده بود. سوسور از درس و مدرسه فراری بود و شاید به همین دلیل، پدرش ترجیح داد تا او بر حسب سنتی که در میان اشراف زادگان اروپایی کم و بیش متداول بود به تحصیل پسرش در خانه تمایل یابد و سال‌های آغازین آموزش او را به معلم سرخانه بسپارد. این موافقت پدر، فرصت مناسبی برای سوسور فراهم آورد تا در همان ایام کودکی، ساعت‌ها در کنار آدولف پیکته، دانشجوی فقه اللغهی آن ایام و متخصص مشهور فقه اللغهی آینده بنشیند و به صحبت‌های او در مورد چگونگی مطالعه‌ی زبان گوش فرا دهد. فردیناند دوسوسور در پانزده سالگی، جدا از زبان فرانسه، با زبان‌های آلمانی، انگلیسی، لاتینی و یونانی آشنا بود و پیش از آنکه به سن ورود به دانشگاه برسد، زبان سانسکریت را نیز آموخته بود. وی در شانزده سالگی انشایی تحت عنوان "مقاله‌ایی در باب زبان‌ها" برای پیکته فرستاد و در آن نوشته مدعی شد که تمامی زبان‌ها ریشه در نظامی متشکل از دو یا سه همخوان بنیادین دارند. این ساده نگری احتمالاً پیکته را به تبسم واداشته است، ولی ذهن پویای او، آینده‌ای را برای این جوان پرشور تجسم می‌نمود که حتی برای پدر فردیناند دوسوسور قابل پیش‌بینی نبود. سوسور در هجده سالگی به سال ۱۸۷۵ میلادی وارد دانشگاه شد و به پیروی از سنت خانوادگی‌اش در رشته فیزیک و شیمی ثبت نام نمود ولی علاقه‌ای به این رشته نداشت و کار به جایی کشید که استادانش نامه‌ایی به پدر سوسور در مورد بی‌علاقگی پسرش و بی‌استعدادی وی به او نوشتند و ادامه تحصیل وی را در این رشته بیهوده تلقی نمودند. در همان سال، سوسور بدون آگاهی پدر و مادرش به عضویت انجمن زبان شناسی پاریس درآمد و از همان انجمن معرفی نامه‌ای برای ورود به دانشگاه لایپزیک آلمان گرفت و اصرار سوسور و ناامیدی پدر را در تحصیل فرزند در دانشگاه ژنو، سرانجام والدینش را متقاعد نمود تا پسرشان را برای تحصیل فقه اللغه به دانشگاه لایپزیک بفرستد.

دانشگاه لایپزیک سرنوشت سوسور را تغییر داد و این دانشگاه مرکز مکتب زبانشناسی تاریخی- تطبیقی نودستوریان به حساب آمد و سوسور از دانشجویان پویا این دانشگاه بود. سوسور چهار سال در دانشگاه لایپزیک به تحصیل اشتغال داشت و در میان این دوران نزدیک به یک سال

و نیم در برلین اقامت گزید. وی در دسامبر ۱۸۷۸ میلادی در برلین مقاله‌ایی در مورد "یادداشت-هایی در مورد نظام اولیه واکه‌ها در زبان هند و اروپایی" را منتشر نمود؛ این مقاله در بسیاری از محافل علمی با استقبال روبرو شد به شکلی که سوسور پیش از آنکه از رساله دکترایش دفاع نماید در میان بسیاری از زبان شناسان آلمانی و فرانسوی، فردی نام آشنا به حساب آمد. سوسور در سال ۱۸۸۱ میلادی در بیست و چهارسالگی از رساله دکترایش که به بررسی کاربرد حالت اضافی در زبان سانسکریت مربوط می‌شد، دفاع می‌نمود و در رشته‌ی زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی از دانشگاه لایپزیک فارغ‌التحصیل شد. وی چند ماهی در لایپزیک ماند ولی سپس به پاریس رفت. سوسور در فرانسه به موقعیتی مطلوب رسید. وی در همان سال ورودش به پاریس، تدریس زبان‌های سنسکریت، گوتن و آلمان علیای کهن را در مدرسه تجربی مطالعات عالی آغاز نمود. پس از پنج سال تدریس این زبان‌ها از حدود سال ۱۸۸۷ میلادی، مطالب آموزشی این سه درس را بسط داد تا در موقعیت مناسب بتواند از آن‌ها در تدریس فقه اللغه هندواروپایی استفاده نماید. سوسور در همان سالها از جمله فعال‌ترین اعضای پیوسته انجمن زبان شناسی پاریس به حساب آمد و حتی از سوی اعضای مسن‌تر این انجمن به عنوان نامزد دریافت نشان لژیون دونور معرفی شد. سوسور در پاریس، مدرس میهمان بود و لذا هنگامی که در سال ۱۸۹۱ تدریس در دانشگاه ژنو به او پیشنهاد شد به آن دانشگاه رفت. سوسور هنگامی که به دانشگاه ژنو رفت، سی و چهار ساله بود و سرانجام به مدرس رسمی دانشگاه مبدل شد. سوسور پس از چند دوره تدریس سنسکریت و زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی، سرانجام کرسی زبان‌شناسی عمومی را به دست آورد و دیدگاه خود درباره‌ی چگونگی مطالعه‌ی زبان، برای دانشجویانش معرفی نمود. اما سرنوشت مسیر دیگری را برای او تعیین کرده بود در آن ایام، برحسب مقررات آموزشی دانشگاه‌های اروپا، کرسی هر درس در اختیار استادی قرار داشت و این کرسی تا زمان بازنشستگی آن مدرس به فرد دیگری انتقال نمی‌یافت. کرسی درس زبان‌شناسی عمومی، در زمان استخدام سوسور در دانشگاه ژنو، در اختیار یوزف ورکهایمر قرار داشت که در نوع خود، استادی شایسته ولی پیرو سنت دستوریان بود و علم را بر علمی بودن ترجیح می‌داد. سوسور باید صبر می‌نمود؛ در طول این سال‌ها ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد به ندرت سفر می‌کرد و گاه در کلبه‌ایی که در خارج از ژنو برای خود ساخته بود، روزها را به تنهایی سپری می‌نمود. گوشه‌نشین شده بود و بسیاری از زبان‌شناسان نام او را از یاد بردند. او در نامه‌ایی به آنتوان میبیه به تاریخ ۴ ژانویه ۱۸۹۴ میلادی نوشت به این نکته اشاره می‌نماید که حتی از نوشتن دو سطر درباره‌ی مسائل زبانی عاجز است و به نظر می‌رسد که این دسته از مطالعات راه به جایی نمی‌برد. او باید نگارش کتابی را آغاز نماید که محتوایش در ذهن او شکل گرفته و می‌تواند روش مطالعه‌ی زبان را معرفی کند.

سرانجام در سال ۱۹۰۶ هنگامی که سوسور، پنجاه ساله شده بود در پی بازنشستگی صاحب کرسی درس زبان‌شناسی عمومی دانشگاه ژنو، مسئولیت تدریس این درس را برعهده‌ای او گذاشته شد. او سه دوره متناوب به تدریس مبانی زبان‌شناسی پرداخت بدون آنکه بتواند پیش-بینی کند قرار است چند سال بعد یادداشت‌های دانشجویان این سه دوره گردآوری شوند. سوسور در تابستان سال ۱۹۱۲ بیمار شد و بیش از آنکه مجالی برای تدریس چهارمین دوره‌ی زبان‌شناسی بیابد در فوریه ۱۹۱۳ میلادی درگذشت. (صفوی: ۲۵:۳۰)

نکته مهمی که در اندیشه سوسور باید در نظر بگیریم آن است که سوسور را می‌توانیم زبان‌شناسی در نظر بگیریم که بر وجوه نشانه‌شناسی متمرکز نموده و نقطه شروع جابجایی حرکت از "پارادایم آگاهی" به سمت پارادایم زبان را می‌توان در اندیشه سوسور زبان "وجه قراردادی و نشانه‌شناسی" در نظر بگیریم.

وجه هستی‌شناسی اندیشه سوسور

از نظر تاریخی مطالعه زبان فراز و نشیب‌های فراوانی را طی نموده و در طول تاریخ "زبان" به عنوان نگاه هستی‌شناسانه مراحل مختلفی را طی نموده است. وجوه هستی‌شناسانه زبان را می‌توان از "اسطوره‌های یونانی که به نوعی به نظر می‌رسد برای اولین بار "نامیدن" مطرح شد و به واسطه "نامیدن"، "امر مجاز" و "امر غیرمجاز" شکل گرفت. ولی در دوره اسطوره‌ایی که با تکثر امور بنابراین با "تکثر" نامها نیز سروکار داریم. وجوه هستی‌شناسانه در تاریخ اندیشه در یونان از حیث کیهان‌شناسی برخوردار است و در دیالوگ‌های افلاطون وجوه هستی‌شناسانه به زبان قابل ردیابی است. مساله زبان در اندیشه پیشاسقراطیان و سوفسطائیان مطرح بوده است به طوریکه بعضی از دیالوگ‌های افلاطون با محوریت زبان شکل گرفته است.

مساله زبان و نام‌گذاری در اندیشه‌های هراکلیتوس به صورت لوگوس به کار رفته است و در تفکر سوفسطائیان "لوگوس" از نظر معرفت‌شناسی "معنا" می‌یابد و سوفسطائیان برای نخستین بار لوگوس را هم در ساحت زبان و هم در ساحت ذهن به کار می‌برند. (خبازی و بالو: ۱۴)

سوفسطائیان نخستین فیلسوفانی بودند که نسبت عمیق میان اندیشه و زبان ایجاد نمودند آنها بر تطبیق واژگان بر اشیاء توجه داشتند و از نظر سوفسطائیان واژه دلالت گر "شی" در جهان است. به عبارت دیگر نگاه سوفسطائیان "جزء نگر" و "نومینالیستی" بوده است؛ در مقابل نگاه سوفسطائیان که "نومینالیستی" بوده است، نگاه افلاطون نسبت به زبان "غیر نومینالیستی" است. بنابراین در افلاطون مساله زبان با دیدگاه نومینالیستی سوفسطائیان متفاوت است. افلاطون در کراتیلوس وجه وجود شناسانه زبان را در نظر می‌گیرد و بیان می‌نماید که اشیاء به خودی، خود واقعیت یا ذات ثابت و معینی از آن خود دارند و واژه‌ها بنا بر طبیعت و بر مبنای

واقعیت یا ذات خودشان هستند و با طبیعتشان در عالم.

از نظر افلاطون همچنین سخن گفتن گونه‌ای فعل یا عمل است که در ارتباط با اشیاء و از سخن سخن و اجزای سخن است و نامیدن نیز خود به نوعی عمل است از گونه سخن گفتن. از نظر افلاطون در سخن گفتن و نامیدن نباید مانند سوفیسطائیان بر معرفت حسی استوار باشیم بلکه می‌بایست به این موضوع توجه کنیم که نامیدن با طبیعت چیزها مرتبط است. (افلاطون، ۶۹۴:۳۸۷)

هایدگر نیز وجه وجود شناسانه نسبت به زبان و در بند ۳۳ کتاب هستی و زمان بیان می‌نماید که زبان، خانه وجود است.

اگر بخواهیم تفکر افلاطون و هایدگر را که نگاهی وجود شناسی نسبت به زبان دارند با اندیشه‌های ساختارگرایانه سوسور در مورد هستی شناسی مقایسه نماییم به نظر می‌رسد که زبان از نظر افلاطون و هایدگر و سوسور از قبل وجود داشته است و شکل‌گیری زبان ارتباطی با "فرد" ندارد و قبل از "فرد" وجود داشته و بعد از فرد هم برقرار است.

از نظر تاریخی اگر سیر زبان‌شناسی مدرن را در نظر بگیریم، دانشی که بر بنیاد واقعیت‌های زبان قرار گرفته از سه مرحله متوالی عبور نموده است.

نخست به آنچه "دستور زبان" می‌نامند، پرداخته می‌شود. اینگونه پژوهش که نخستین بار در میان یونانیان آغاز گشت و بیش از همه از سوی فرانسویان ادامه یافت، بر پایه منطق استوار بود چنین مطالعاتی از دیدی علمی برخوردار نبود در آن به خود زبان توجهی نمی‌شد و تنها به ارائه قوانینی برای تشخیص صورت‌های زبانی درست از نادرست می‌پرداخت. این شیوه کار صورتی تجویزی به خود گرفته، از مشاهدات علمی بسیار دورمانده بود و در نتیجه به اجبار دیدگاهی بسیار محدود بوده است.

پس از آنکه فقه اللغه پدیدار شد این اصطلاح بیشتر به نهضت علمی فریدریش آگوست ولف از سال ۱۷۷۷ تا به امروز اطلاق می‌گردد گو اینکه پیش از آن در اسکندریه نیز مکتب فقه الغه‌ای وجود داشته است. زبان تنها موضوع مورد بررسی در فقه الغه نیست زیرا این علم قبل از هر چیز به تثبیت، تغییر و شرح متون می‌پردازد و اندیشمندان فقه اللغه (فیلولوژی) به تاریخ ادبیات، آداب و رسوم، نهادهای اجتماعی و غیره توجه کنند و در تمامی این موارد روش خاص خود یعنی "نقد متون" را به کار بندند. اگر آنها به مسائل زبانی می‌پرداختند، بیشتر برای سنجش متون ادوار مختلف، تعیین زبان خاص هر نویسنده یا بازشناسی و بازخوانی و تشریح نوشته‌ها و سنگ نوشته‌هایی بود که به زبانی باستانی یا ناشناخته برجای مانده بود. فیلولوژی یا فقه اللغه نوعی زبان شناسی تاریخی است؛ برای نمونه می‌توان به تحقیقات ریچل برروی آثار پلوتوس،

نوعی بررسی زبانی دانست. فقه اللغه بیشتر به زبان مرده توجه داشت و از زبان زنده غافل ماند و یا حتی تقریباً به طور کامل به آثار باستانی یونانی و لاتین در این روش بسنده شده است. مرحله سوم با درک این مساله آغاز شد که می‌توان زبان‌ها را با یکدیگر مقایسه نمود. این مرحله مبداء پیدایش فقه الغه تطبیقی یا "دستور تطبیقی" بود. فرانس پوپ در سال ۱۸۱۶ در کتابی به نام درباره نظام صرف فعل زبان سنسکریت، روابط میان سنسکریت با زبان‌های ژرمنی، یونانی، لاتین و غیره را مورد بررسی قرار داد.

نگاه سوسور هیچ یک از وجوه فوق را در بر نمی‌گیرد زیرا نگاه وی به مساله زبان ساختار-گرایانه است. از نظر سوسور زبان صرف نظر از بافت "تاریخی-تطبیقی" و لایه‌های بیرونی آن در نسبت با جامعه و فرهنگ زمانه قرار گرفته است. سوسور به ساختار و لایه‌های عرضی و پنهان زبان توجه می‌نماید. (خبازی کناری، ۱۳۹۸: ۵۳)

روش شناسی

ساخت‌گرایی سوسور به عنوان روشی متمایز برای مطالعه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی مورد توجه بیشتر اندیشمندان اروپایی بوده است. این مکتب جدید از سویی، متکی به جامعه شناسی دورکیم است و از سوی دیگر به واسطه تعریف خاص سوسور از مفهوم نشانه زبانی، با فیلسوفانی برجسته مانند هگل و روسو مرتبط می‌شود همچنین متکی دانستن تفکر و مفاهیم ذهنی به ساختار زبان سوسور را با طیفی گسترده از فیلسوفان و به ویژه عقل‌گرایان پیوند می‌دهد. ساخت‌گرایی سوسور، آشکارا در سنت غرب به ویژه تفکر قاره‌ای ریشه دارد، اما در یک ویژگی مهم می‌توان آن را از مکتب‌های پیشین و معاصر متفاوت دانست. این وجه تمایز عبارت از مفهوم "تفاوت" و "ساختارهای رابطه‌ای" که هوکس، بیان آن از سوی سوسور انقلابی را در عرصه مطالعات زبان به شمار آورد و گفته است: کار انقلابی سوسور در مطالعه زبان در دیدگاه جوهری، زبان و طرح دیدگاه رابطه‌ای است. (قیطوری، ۱۳۹۳).

سوسور با تمایز زبان و گفتار و تقدم زبان تحت تاثیر دورکیم به زبان خصلت اجتماعی می‌دهد. (سمپسون، ۱۹۸۰: ۴۷) زیرا فرد در این حقیقت اجتماعی، هیچ گونه دخل و تصرفی نمی‌کند. دورکیم و سوسور در زمره دسته‌ای از اندیشمندان قاره‌ای قرار دارند که هارلند از آنان به عنوان ابر ساختارگرایی یاد کرده است.

سوسور در روش خود اعتقادی به سوژه دکارتی ندارد و لذا زبان هرگز به تقویت "من" اندیشنده دکارتی نمی‌انجامد و این تفاوت آشکار سوسور در برابر عقل‌گرایان قرار می‌هد و سوسور در مقابل عقل‌گرایان است. کالر رابطه مهم دیگر میان ساخت‌گرایی سوسوری و فیلسوف ایده‌الیست، یعنی کانت برقرار نموده است.

سوسور در تفکر خود به تمایز میان دال و مدلول می‌پردازد که این تمایز را می‌توان به فلسفه رواقی قدمت دارد. براساس آنچه روبینز نوشته است، "رواقیون" دال و مدلول را در زبان از هم باز شناختند و در این راه شیوه‌ای را دنبال کردند که به طرز چشمگیری یاد آور شیوه سوسور است. (روبینز، ۴۲: ۱۳۷۰) با وجود این شباهت آشکار به نظر نمی‌رسد سوسور به صورتی بی‌واسطه از رواقیون الهام گرفته باشد.

بررسی معرفت‌شناسانه از نظر سوسور

درجه معرفت‌شناسی با "معنا" سروکار دارد و با عناصر زبانی و روابط زبانی مانند "روابط همنشینی" و "جانشینی" که معنا ساز هستند.

سوسور معرفت‌شناسی خود را از کانت می‌گیرد ولی کانت در نقد عقل محض به حدود فاهمه توجه دارد و در کانت فاهمه از طریق واسطه‌ایی حاصل می‌شود و محدود می‌شود ولی سوسور عناصر زبان را مقوله‌بندی می‌نماید که عبارتند از: "لانگاژ"، "لانگ"، "پارول".

تاکید سوسور بر "لانگ" است و به تعبیر سوسور وجه تعیین یافته لانگاژ است. سوسور در تعریف لانگ تاکید می‌نماید که نیاستی آن را با "لانگاژ" اشتباه گرفت. لانگ وجه بنیادین ضروری و ذاتی لانگاژ است. لانگ ساحتی است که زبان وجه اجتماعی خود را در آن بروز می‌دهد. لانگ ساحت "عینیت یافتگی" زبان است و این ساحتی است که از نظر معرفت‌شناختی و زبان‌شناختی باید مورد بررسی قرار گیرد. لانگ ظهور اجتماعی لانگاژ است و شامل مجموعه‌ای از قراردادهاست که از طرف جامعه به مانند امر ضروری استقرار یافته است.

به عقیده سوسور، نشانه‌های قراردادی از ضرورتی اجتماعی برخوردار هستند و خاستگاه این ضرورت، اجتماع انسانی است. این طبقه‌بندی به صورت نشانه‌های قراردادی که توسط اجتماع افراد انسانی شکل گرفته است. ماهیت لانگ به نحوی است که از اجتماعی به اجتماع دیگر و از زبانی به زبان دیگر تغییر نمی‌کند و دارای ذاتی ثبات‌مند و فراگیر است. اجتماعی بودن و ثبات‌مندی دو ویژگی مهم لانگ است که آن را ابژه حقیقی علم زبان‌شناسی قرار می‌دهد. (خبازی: ۲۲-۲۳) لانگ انسجام‌دهنده عناصر گنگ و در هم ریخته عناصر زبانی و وابسته با لانگاژ است. بنابراین تحقق لانگ را دریک امر منسجم طبقه بندی شده می‌بینیم در سوی دیگر، هویت شناختی ما نیز در ساحت طبقه بندی زبانی شکل می‌گیرد و در ساحت آن ماهیت اجتماعی خود لانگ بارز است؛ به دیگر سخن هویت و ماهیت شناختی انسان در ارتباط تنگاتنگی با هویت زبانی وی است. مساله مهم درسوسور تعیین لانگ است و ابژه زبانی که سوسور در جستجوی آن است. به باور سوسور، زبان در لانگاژ به مانند امری آشفته و گنگ است.

از نظر سوسور در پارول نیز با عناصر متاخر زبان مانند گفتار و نوشتار مواجهه هستیم. (همان:

۵) بنابراین تنها در ساحت لانگ است که از نظر پدیده شناختی (خاستگاه تقرر زبانی) زبان هویت مستقل می‌یابد.

پارول در سوسور ذیل لانگ است و به معنی امر گفته شده است که در پسااختارگرایی تاکید بر پارول است. سوسور در تعیین، ابژه انضمامی زبان به بررسی ویژگی‌های متاخرتر زبان یعنی پارول می‌پردازد. وی به منظور درک عمیق‌تر پارول ویژگی‌های آن را با لانگ مقایسه می‌نماید به باور سوسور، پارول تعیین هویت زبانی به شکل آوا، گفتار و نوشتار است. پارول به مانند امری فردی است که با توجه به ساختار، اجتماعی و ویژگی‌های متکی بر هر فرد در حال تغییر و دگرگونی است. (بالو، چناری: ۲۲)

در ساختارگرایی نه سوژه ملاک است و نه ابژه و به جای سوژه و ابژه "ساختار" قرار گرفته است. ساختارگرایی انواع متفاوت دارد مانند: ساخت‌گرایی زبانی مثل سوسور، ساخت‌گرایی پارسونزی، ساخت‌گرایی اجتماعی مانند مارکسیسم، ساخت‌گرایی فرهنگی مانند لوی اشترواس در تقسیم‌بندی دیگر ساختارگرایی را به ساختارگرایی علی مانند آلتوسر و ساختارگرایی غیر علی مانند سوسور در نظر می‌گیرند. در تقسیم‌بندی دیگر ساخت‌گرایی را به اروپایی مانند آرای سوسور و اشترواس، ساخت‌گرایی آمریکایی مانند چامسکی که تحت تاثیر دکارت است و ساخت‌گرایی روسی که با صورت‌گرایان فرمالیسم روس و باختین عجین است. (تلف، ۱۳۹۳: ۲۵)

در ساختارگرایی سوسور شرایط مصنوعی و قراردادی مطرح است بنابراین به نظر می‌رسد که وجه "هستی‌شناسی" سوسور بیشتر است تا وجه "معرفت‌شناسانه" زیرا معرفت مبتنی بر سوژه است ولی از آنجا که "سوژه" در سوسور جایگاهی ندارد و ساختار ملاک است.

سوسور متفکر ساختارگرا است در ساختارگرایی، سوژه و ابژه کنار می‌رود و به جای آن ساختار قرار می‌گیرد. ساخت یا ساختار به عنوان چهارچوب پیدا یا ناپیدای هر چیز عبارت است از نظامی که در آن همه اجزاء یک مجموعه در پیوند با یکدیگرند و در کارکردی هماهنگ کلیت اثر را می‌سازند و موجود است کل اثر در گرو همین کارکرد هماهنگ است. برخی ساختار را به قوانین ثابت و لایتغیر که در همه سطوح زندگی انسانی از شکل بدوی تا پیشرفته مدخلیت دارد، تعریف کرده‌اند. از دیدگاه لوی اشترواس، ساختار یعنی مدل‌های ذهنی اندیشمندان که به وسیله آن می‌توان به ساخت‌های نهفته اجتماعی پی برد. برخی از ساختارگرایان، ساختار را به امر واقعی و برخی دیگر آن را به امر انتزاعی و مفهوم ذهنی تعریف کرده‌اند. به نظر می‌رسد در تعریف اشترواس ترکیبی از همبستگی اجزای یک مجموعه با هدف معین (مفهوم اعتباری و ذهن) مطرح است. (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۲۵۲-۲۵۰)

مهمترین پیش فرض‌های ساختارگرایی عبارتند از: وجود قواعد حاکم بر رویدادها، توان انسان

دریافتن و ترسیم آنها، طبیعت عمل و باورهای ذهنی از ساختارهای خارجی، تغییر ناپذیری ساختارها، پیچیدگی فزاینده ساختارها و ضرورت انفکاک ساختاری (برای مثال ساختار دموکراتیک باید از ساختار توتالیتار تفکیک شود). اولویت کل نسبت به جزء اصول مشترک بین ساختارگرایی عبارت است از: کل گرایی، سعی در کشف و مشاهده ساختار، در پس واقعیت اجتماعی قواعد زبانی به فعالیت‌های اجتماعی، حل نظام‌های فرهنگی با تقابل‌های دوگانه، بی‌اعتنایی به تاریخ و زمان، مشخص نمودن ساخت‌های هم ریخت، نفی سوژه محوری و....

در ساختار گرایی، معنا همان ساختار متن است. برریز ساخت‌های ناآگاهانه پدیده فرهنگی توجه دارد و عناصر این ساخت‌ها، حالت رابطه‌ای است و نه مستقل، ساختارگرایی در مجموع مولف، متن منفرد، خواننده و تاریخ را در حاشیه قرار می‌دهد. سوسور از طریق طرح مساله تمایزها در بررسی و مطالعه زبان و تمایز بین زبان و گفتار و تمایز بین دال و مدلول، تحلیل همنشینی، جانشینی ساختارگراست. (حقیقت، ۱۳۸۶: ۹۴)

جنبش ساختارگرایی براساس مساله مهم در معنا پیدا شد و در زبان شناسی در سوسور متجلی شد. باور سوسور بر این بود که معنا را نمی‌توانیم بفهمیم و معنا در اثر تفاوت شکل می‌گیرد و با تقدم "فرم" نسبت به "محتوا" در ساختارگرایی و سوسور قائل هستیم. در ساختارگرایی خود قواعد زبانی و محتوا مهم نیست بلکه مهم تفاوت است بنابراین با قاعده برتر سروکار نداریم و معنا براساس بازی زبانی و تفاوت ساخته می‌شود.

از نظر سوسور زبان (لانگاژ) را نباید با قوه ناطقه اشتباه شود، زبان تنها بخش مشخص و با این همه، بخش اساسی از قوه ناطقه است. زبان در عین حال فراورده‌ای اجتماعی و نیز مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری است که از طرف جامعه مورد پذیرش قرار گرفته تا افراد بتوانند قوه یار شد را به کار اندازند. قوه ناطقه در کلیت خود، چندگانه و ناهمگن است. این پدیده در آن واحد از یک سو به زمینه‌های مختلف فیزیکی، فیزیولوژی و روانی و از سوی دیگر به زمینه‌های فردی و اجتماعی تعلق دارد. قوه ناطقه در هیچ‌یک از مقولات واقعیات موجود انسانی قرار نمی‌گیرد زیرا معلوم نیست که چگونه می‌توان وحدت آن را مشخص ساخت. (سوسور، ۱۳۸۲: ۱۵) از نظر سوسور زبان پدیده‌ای کاملا مشخص در مجموعه داده‌های ناهمگن قوه ناطقه است. زبان یک تصویر شنیداری با یک مفهوم پیوند می‌یابد. زبان بخش اجتماعی قوه ناطقه و مستقل از فرد است که به تنهایی نه می‌تواند آن را بیافریند و نه آن را تغییر دهند. زبان تنها به سبب نوعی قرارداد موجودیت می‌یابد که میان اعضای جامعه بسته شده است. از سوی دیگر، فرد نیاز به نوعی یادگیری دارد تا با روند بازی زبانی آشنا شود. زبان نسبت به گفتار پدیده متمایز است که یک لال می‌تواند در صورت درک نشانه‌های آوایی که می‌شنود کاربرد آن را برای خود حفظ نماید. (همان)

از نظر سوسور زبان شامل زبان درونی و بیرونی است. زبان بیرونی که رویدادهای مربوط به گسترش یک زبان را در خارج از قلمرو آن به میل خود گروه بندی کنند و مربوط به گویش‌ها است. اما زبان‌شناسی درونی تنها نظم ویژه خود را داراست مثلاً این واقعیت که شطرنج از ایران به اروپا آمده، بیرونی است ولی قواعد و نظام آن درونی است. اینکه من به جای مهره‌های چوبی از مهره‌های عاج استفاده نمایم در نظام بازی هیچ تفاوتی ایجاد نمی‌کند ولی اگر تعداد مهره‌ها را کم و زیاد نمایم این تغییر عمیقاً در دستور بازی تأثیر می‌گذارد. (سوسور، ۱۳۸۲: ۳۴)

مقایسه نگاه معرفت‌شناسی سوسور با تفکر پساساختارگرایانه دریدا

به نظر می‌رسد تقابل گفتار، نوشتار از افلاطون تا سوسور که همواره گفته‌اند "گفتار" اصل است و "نوشتار" فرع در حالی که افلاطون گفته است "نوشتار شرحی است که از بیرون می‌آید". (دریدا، ۱۹۷۶: ۳۴) ارسطو بر این باور است که "کلمات گفته شده نمادهایی برای تجربه ذهنی است و کلمات نوشته شده نمادهایی برای کلمات گفته شده" و سوسور می‌گوید: "زبان و نوشتار دودستگاه نشانه‌ای متمایز از یکدیگر و دومی تنها به دلیل بازنمایی اولی به وجود آمده است. (سوسور، ۱۳۷۸: ۳۶) سوسور تا آنجا پیش می‌رود که مدعی می‌شود که پدیده زبان را نمی‌توان به دلیل پیوند میان واژه مکتوب و واژه ملفوظ تعریف نمود بلکه تنها واژه ملفوظ این پدیده را می‌سازد. باور به تقابل‌های دوگانه رابطه تنگانی با اصل "هویت" با "این همانی" دارد که اساس فلسفه غربی پیش از پساساختارگرایی است. اصل هویت با این همانی است که چیزی به خودش نسبت داده شود. مثلاً گفته شود "الف، الف" است و "الف، مخالف ب است" و یا مثال دیگر "گفتار در گفتار است" و "گفتار، مخالف نوشتار است" و یا هستی، هستی است و هستی مخالف نیستی است.

دریدا نگاهی دوگانه به نشانه‌شناسی سوسور دارد. به نظر دریدا نشانه‌شناسی سوسور، برخلاف سنت نشان داده شده است که مدلول از دال جدا نشدنی است؛ مدلول و دال دوسویه از تولید واحد هستند. (دریدا، ۱۹۸۱: ۱۸)

از نظر دریدا هویت بر اساس این همانی شکل نمی‌گیرد بلکه تحت تأثیر "تعویق" هویت هیچگاه پذیرفته یا به دست آمده نیست و معنا هیچ‌وقت حاصل نمی‌شود. (همان)

از نظر دریدا برخلاف سوسور که "دال" با "مدلول" دارای تناظر یک به یک است، مدلولی در کار نیست و تنها چیزی که مطرح است زنجیره بی پایان دال‌هاست که هیچ‌گاه به انتها نمی‌رسد یعنی معنا هیچ‌گاه حاصل نمی‌شود و برخلاف سوسور که دال به مدلول ارجاع داده می‌شود در دریدا ارجاعی در کار نیست در واقع مفهوم "تفاوت" و اولویت "نوشتار" به جای "گفتار" کل پروژه سوسوری را به چالش می‌کشاند و به عبارت دریدائی، دریدا، سوسور را شالوده شکنی می‌کند.

مصادیق سیاسی اندیشه ساختارگرایانه سوسور

تلاش‌های نظریه مارکسیستی برای تصحیح جبرگرایی اقتصادی ناپخته‌ای که فعالیت فرهنگی را روبنایی فرعی می‌انگاشت می‌بایست راه‌هایی برای پرداختن به زبان و در مجموع فعالیت‌های نمادین یافت. این تکلیف می‌توانست تلاشی برای تصحیح "مفروضات آرمان‌گرایانه"ی نظریه نشانه‌ای سوسور باشد. روزالین کوارد و جان ایس در کتاب **زبان و ماتریالیسم** به این نکته اشاره دارند که به نحوه برخورد سوسوری با زبان به منزله نظامی نشانه‌ای و بسط این نگرش به رفتارهای اجتماعی در حکم زبان اگر از دیدگاه ماتریالیستی تعبیر شوند، می‌توانند "نقص عمده‌ای را در اندیشه و عمل مارکسیستی" برطرف سازند. "کلیه اعمالی که به تمامیت اجتماعی شکل می‌بخشند در زبان نهفته‌اند و به همین دلیل این امکان پدید می‌آید تا زبان را جایگاه شکل‌گیری فرد اجتماعی تلقی کنیم" و "برای نخستین بار، تحلیل علمی از مفهوم "انسان" که به نظر ما پیش فرض بنیادین ایدئولوژی بورژوایی است" به دست دهیم. کوارد و ایس، دستاورد مهم و کلیدی سوسور را تفکیک دال از مدلول به منظور مطالعه روابط میان دالها در ایجاد معنی می‌دانند برای برخی از نظریه پردازان مارکسیست بسیار مهم تلقی گردیده است این نظریه پردازان مایلند برای عرصه نشانه شناختی که در آن موضوعات و ایدئولوژی پدید می‌آیند اختیاری نسبی قائل می‌شوند. (جانانان کالر، ۱۳۹۰: ۱۴۰)

اندیشه‌های سوسور درباره نشانه در مباحثات مارکسیستی در زمینه مسئله ارزش، به ویژه در آرای بودریار به شیوه‌ای اختصاصی‌تر مجدداً تفسیر شده است. بودریار احتمالاً با تاثیر از استعارات اقتصادی سوسور در دوره زبان‌شناسی عمومی ساخت نشانه را با ساختار کالا یکی دانستند. مارکس میان ارزش کاربردی کالا (یعنی فایده حقیقی آن برای فرد) و ارزش تبدلی آن (یعنی ارزش آن کالا در نظام اقتصادی مبادلات) تمایز قائل شده و این ارزش اخیر را نمودی می‌داند که ارتباطی نظام‌مند به ارزش کاربردی ندارد. این ساخت، در پیوند با "کالا پرستی" همان ساخت نشانه است به این معنی که ارزش تبدلی، دال است و ارزش کاربردی مدلول.

نتیجه‌گیری

الگوی زبان‌شناسی سوسور بسیاری از عقاید ما در مورد زبان را به چالش می‌کشد. او فرضهای ما مبنی بر اینکه کلمات تنها به اشیای موجود در جهان اشاره می‌کنند یا اینکه آنها، افکار درون ما را بیان یا بازنمایی می‌کنند، یا وجود پیوند ثابتی بین کلماتی که ما استفاده می‌کنیم و ایده‌هایی که آن کلمات بیان می‌کنند را رد می‌کند. در مقابل او معتقد است که نشانه در زبان‌شناسی اختیاری است و زبان شکل است نه جوهر. زبان شامل تفاوت‌ها است و نه واژه‌های مثبت (و نه شباهت‌ها). پیامدهای بالقوه طرح سوسور انکار قطعی این نگرش است که زبان نظامی شفاف از

نشانه‌ها است که ما به طرز مشخص و معلوم آن را استفاده می‌کنیم تا ایده‌هایمان را تبادل کنیم. این طرح همچنین انکار تکان‌دهنده‌ی توانایی‌هایمان در نویسنده بودن برای تمایلات و امیال‌مان است.

به‌رحال این پیامدهای بالقوه به‌طور کامل شناسایی نشده‌اند. می‌توان چهار نقد اساسی به نوشته‌های سوسور وارد ساخت. او رابطه‌ی همانندی بین دال و مدلول معرفی می‌کند که با یکدیگر نشانه را شکل می‌دهند. او معنای نشانه‌ها را در الگویی ضروری تثبیت می‌کند. او ایده سوژه خودمختار زبان را در ذهن دارد و همچنین او قادر نیست درکی ماندگار از گفتمان را توسعه بخشد.

سوسور به یک مجموعه مواد (گفتار یا صدا) بر دیگری (نوشتار یا تصویر) در درون قلمروی خود دال امتیاز می‌بخشد. بنابراین، او نه تنها دال را از مدلول جدا می‌سازد، بلکه سهواً به موضوعات آوایی (کلام) نسبت به موضوعات گرافیکی (نوشتار) امتیاز می‌دهد. این نکته تفاوت مادی دیگری را در زبان معرفی می‌کند که برای دریدا نقطه‌ی ورود خوبی برای خوانش ساختار شکنانه سوسور محسوب می‌شود. همان‌طوری که دریدا خاطر نشان می‌کند، امتیازدهی سوسور به گفتار نسبت به نوشتار، معادل همان اولویتی است که در تفکر متافیزیکی غربی از آغازش برای صدا و کلام وجود داشته است. بنابراین هم نوشتار در مقایسه با گفتار در درجه دوم قرار دارد و هم عناصر دال، نسبت به مدلول در درجه پایین‌تری قرار دارند. البته خوانش ساختار شکنانه دریدا، این تقابل‌های دوگانه را تغییر می‌دهد و مفهوم جدیدی از نوشتار (arch-writing) را فراهم می‌سازد، که سخن یا مفاهیم را برتری نمی‌بخشد. در مجموع این مشکلات به نقش مبهم نشانه در نظریه سوسور و به‌طور کلی در تفکر غربی اشاره می‌کند. نشانه برای بازنمایی ایده‌هایی است که در جای خود، اشیاء را در جهان معرفی می‌کند. باید گفت در حالی که یک جنبه از نوشته‌های سوسور با تأکید بر این واقعیت که زبان نظامی مستقل از تقابلهاست و به دلیل نسبت دادن اهمیت برابر به دال و مدلول، تفکر سنتی را به چالش می‌کشد؛ در عین حال، سوسور مفاهیم و ذهن انسانی را برتری می‌بخشد. سوسور با این اعتقاد که هویت نشانه، محصولی از نظام کلی ارزش‌های زبانی است، معنای نشانه‌ها را در یک سبک جبری تثبیت می‌کند. به کلام دیگر، در حالی که سوسور تأکید دارد که اجزای یک زبان، رابطه‌ای هستند و بنابراین برای معنا یافتن به یکدیگر وابسته‌اند، نظام کلی زبانی را به عنوان یک سیستم دقیقاً کامل معرفی می‌کند. این گفته به این معنی است که نظام‌مند بودن اساسی نظام زبانی، معنای هر واژه را در یک زبان خلق میکند. نهایتاً سوسور برداشت کامل و همه‌جانبه‌ای از گفتمان ارائه نمی‌کند. هرچند او معتقد است که گفتمان شامل زنجیره‌های زبانی بزرگ‌تر از یک جمله‌ی ساده است، اما هیچ ابزاری را برای

تحلیل ساختاری آنها ارائه نمی‌کند. این امر به این دلیل است که سوسور جمله‌ها و سیستم‌های جمله‌ها را به عنوان نمونه‌های گفتار و نه زبان طبقه‌بندی می‌کند. بنابراین سوسور نظریه خود را به تقابل کاذب بین زبان به عنوان نظام کلی نشانه‌ها و گفتار به عنوان محصولی از «آزادی فردی» هر کاربر زبان، محدود می‌کند پیشروی‌های سوسور به سوی یک نظریه زبان رابطه‌ای و غیرذات‌گرایانه، که می‌تواند مستقل از عمل گفتار فردی تحلیل شود، به گِل نشسته است، زیرا او معتقد است که هم نشانه و هم سوژه/ ذهن انسان را می‌توان به عنوان موجودیت‌ها یا سوژه‌های شکل‌یافته در نظر گرفت. این واقع‌نگری، تصویر ساکنی از دلالت و معنا را که در برتری‌بخشی سوسور به جنبه هم‌زمانی زبان نهفته است، تقویت می‌کند. بنابراین زبان به عنوان یک نظام کلی از تفاوت‌ها دیده می‌شود که به رغم موقتی‌بودنش ثابت است. این ایده که زبان و دلالت به عنوان محصول بی‌پایان و نامعین معنی‌هاست، مطرح می‌شود؛ اما در نهایت متوقف می‌شود. همان‌طور که منتقدین رادیکال‌تر مانند دریدا معتقدند، این امر محصول ورود سوسور به سنت فکری متافیزیک غربی است که نقش خرد و تفکر انسانی را بر اتفاقات کاربرد زبان و مکان اولویت می‌بخشد.

منابع فارسی

کتب

- تری ایگلتون (۱۳۶۸)، پیش درآمدی بر نظریه ادبی، انتشارات مرکز، چاپ اول
- سوسور، فردیناند (۱۳۷۸)، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، انتشارات هرمس
- سجودی، فرزانه (۱۳۸۶)، دلالت از سوسور تا دریدا، مقالات هم‌اندیشی بارت، دریدا به کوشش امیر علی نجومیان، تهران، فرهنگستان هنر
- روبینز آر. اچ (۱۳۷۰)، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران، نشر مرکز
- ریچارد هارلند (۱۳۹۶)، درآمدی تاریخی بر نظریه‌ی ادبی از افلاتون تا بارت، گروه ترجمه شیراز: علی معصومی - شاپور جورکش، نشر چشمه
- مهدی خبازی کناری، فرزاد بالو (۱۳۹۵)، افلاطون و سوسور، تهران، انتشارات قلم و نوین
- هورات، دیوید (۱۳۹۷)، گفتمان، ترجمه‌ی احمد صبوری، انتشارات آشیان

مقاله

- عام قیطوری (۱۳۹۳)، ساختارگرایی سوسور و پیشینه و اهمیت آن در روش‌شناسی علوم انسانی، فصلنامه علمی - پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء سال ششم، شماره ۱۲، پاییز